

تاکتیک‌های مبارزات سیاسی امام صادق علیه السلام با حکومت‌های وقت

میثم زنگار کی فراهانی *

چکیده

عصر امام صادق علیه السلام از پر فراز و نشیب‌ترین دوران تاریخ اسلام و عصر تحولات سرنوشت‌ساز سیاسی - مذهبی است. اوج تبه‌کاری کارگزارانی چون حجاج، شکل‌گیری نهضت‌ها و قیام‌های شیعی به وسیله زید و فرزندان او و نوادگان امام حسن علیه السلام، شورش‌های پی‌در پی خوارج، تنازعات درون حزبی امویان و تقابل با عباسیان و انتقال قدرت به ایشان، فعالیت فرقه‌های شیعی غلات، کیسانیه، زیدیه و پیدایش مذاهب فقهی و کلامی اهل سنت از مهم‌ترین حوادثی بود که در عصر امام صادق علیه السلام رخ داد.

خلفای اموی بطور علنی دین را کنار گذاشته و به علویان و شیعیان ستم می‌کردند. خلفای عباسی نیز گرچه با شعار حمایت از اهل بیت علیهم السلام روی کار آمدند، ولی به مرور خود را وارث پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته و با اعتقاد به قرابت و شایستگی بیشتر نسبت به علویان، به سرکوب گسترده علویان پرداختند.

افتراقات سیاسی در بین شیعیان نیز مانع اتحاد تحت پرچم اهل بیت علیهم السلام شد و زمانی که فرصت قیام و تشکیل حکومت مناسب بود، امکان اقدام نظامی فراهم نشد و آن حضرت با تاکتیک تقیه، تنها توانست از خلأ ایجاد شده در انتقال حکومت از بنی امیه به بنی عباس بهره برده و به تأسیس دانشگاه بزرگ اهل بیت اقدام نماید.

واژه‌های کلیدی:

امام صادق علیه السلام، خلفای جور، قیام‌های شیعه، اندیشه سیاسی، تقیه.

*. دانش‌پژوه سطح سه، گرایش تاریخ تشیع، مؤسسه آموزش عالی حوزوی امام رضا علیه السلام.

مقدمه

چهار چوب نظری

ماهیت اندیشه سیاسی اسلام دارای سه محور می باشد:

الف) اندیشه سیاسی انقلابی که در صدد تغییر کامل نظام موجود می باشد؛

ب) اندیشه سیاسی اصلاحی که از وضع موجود ناراضی و برای رسیدن به وضع مطلوب تلاش می کند؛

ج) اندیشه سیاسی محافظه کار که در صدد توجیه وضع موجود می باشد.

اندیشه سیاسی امام صادق علیه السلام از دو جهت دارای اهمیت است:

اولا امام در عرصه های گوناگون صاحب نظر و رئیس مذهب جعفری و مرجع بسیاری از اعتقادات شیعیان می باشد. ثانيا؛ انتقال قدرت از بنی امیه به بنی عباس و قیام های متعدد شیعی را تجربه کردند.

سؤال اصلی

اندیشه سیاسی و عملکرد امام، با توجه به جریانهای سیاسی وقت و حکومت های معاصر مبتنی بر کدام یک از اندیشه سیاسی (انقلابی، اصلاحی و محافظه کارانه) است؟.

سابقه پژوهش

هرچند در خصوص امام صادق علیه السلام کتابها و مقالات متعددی نگاشته شده، لکن پژوهشی مستقل در اندیشه سیاسی امام صادق علیه السلام به دست نیامد، البته از کتاب های؛ امام صادق و مذاهب چهارگانه تألیف اسد حیدر، کتاب امامان شیعه و کتاب جنبش های مکتبی تألیف آقای محمدتقی مدرسی استفاده شده است.

فرضیه تحقیق

امام صادق علیه السلام، در کنار پدرش بدلیل شرایط سیاسی جامعه و سلطه مروانیان از هرگونه فعالیت سیاسی اجتناب ورزیده و لکن در سه عرصه فعالیت کردند؛ از یک طرف به علت بحران معنویت در جامعه رو به بیان معنویات و اخلاقیات با بیان احادیث آوردند. از طرف دیگر چون افتراقاتی در شیعه پدید آمده بود و کیسانیه و زیدیه پیروانی فراهم کرده بودند، لذا به تبیین عقاید خالص شیعی و بیان ویژگی شیعه واقعی پرداختند.



از جانب آخر همزمان با روی کار آمدن فقهای درباری و جاعلان حدیث مثل ژهری ایشان اقدام به تأسیس دانشگاه علمی اهل بیت نموده و در برابر ایشان فعالیت گسترده‌ای به خرج دادند.

در این دوران تقیه به عنوان سیاستی مهم از جانب آن دو امام در مقابل حکام جور مورد استقبال قرار گرفت و اندیشه اصلاحی به عنوان بهترین راهبرد برگزیده شد.

در اواخر حکومت امویان که معاصر ابتدای امامت حضرت بود، با توجه به ضعف امویان بهترین فرصت برای امام شکل گرفت تا بار دیگر حکومت را به اهل بیت علیهم السلام برساند ولی با توجه به افتراق شیعه و سوء استفاده بنی عباس از وضعیت پیش آمده متأسفانه این فرصت از دست رفت و تنها بهره ایشان از این برهه، بهره علمی و تربیت شاگردان در عرصه‌های مختلف بود و ایشان به تبیین عقاید ناب شیعی بخصوص امامت و ولایت اهل علیهم السلام و واجب بودن تبعیت و اطاعت از ایشان پرداخت.

۱. رفتار سیاسی امام صادق علیه السلام در مقابل حکام بنی عباس

الف. خلافت عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس (سفاح)

سفاح پس از تصدی خلافت در مسجد کوفه خطبه‌ای ایراد کرد و با بیان هدف خویش از قیام، به امویان ناسزا گفت و به کوفیان به عنوان پشتیبانان حکومت وعده افزایش مقرری داد و در توصیف خودش گفت: «خونریزی است که همه چیز را حلال می‌شمارد و انقلابی است که همه چیز را نابود می‌کند».^۱ نقل شده که وی فردی باوقار، عاقل، باحیا، خوش اخلاق و بخشنده بود و به بهترین وجه به قول خود عمل می‌کرد.^۲ شب نشینی با مردان و همنشینی با عالمان را دوست می‌داشت، به ادبیات و آواز توجه می‌کرد و به شاعران و آواز خوانان به وفور می‌بخشید و از شنیدن صدای خوش از پشت پرده به وجد می‌آمد.^۳

امام صادق علیه السلام در نزدیکی مدینه - دارالابواء - در حدود سال ۱۲۰ هجری دیداری

۱. طبری، ج ۷، ص ۴۲۵

۲. ظاهراً این تعابیر را مورخان بنی عباس آورده و ما بقی هم تبعیت کرده اند زیرا قطعاً اگر صحیح بود وی باید به وعده خود به نفس زکیه عمل می‌کرد و خلافت را به او می‌سپرد

۳. تاریخ الخلفاء، ص ۲۵۸

سری با عناصر رهبری‌کننده خاندان عباسی همچون سفاح و منصور داشت تا موقعیت اهل بیت علیهم‌السلام را با آنها بحث کند. در این دیدار حاضران خواستار تشکیل و تبانی زیرزمینی شدند تا امویان را ساقط نمایند. طرحی نیز به منظور حمایت از ادعای بنی حسن توسط عبدالله محض و به طرفداری از پسرش محمد نفس زکیه ارائه شد، پیمان وفاداری با محمد نفس زکیه بسته شد. امام صادق علیه‌السلام خود را امام حقیقی و منصوص الهی مسلمین می‌دانست و وظیفه مردم بود که برگرد او حلقه زنند تا حقوق از دست رفته‌اش در مورد خلافت به وی بازگردد، اما عباسیان با این دیدگاه حضرت موافق نبودند، لذا امام صادق علیه‌السلام از این برنامه کناره گرفتند، بنی حسن و عباسیان فعالیت‌های زیرزمینی خود را علیه امویان بدون حضور او انجام دادند.^۱

ابوسلمه در ابتدای پیروزی قیام علیه بنی امیه؛ به محضر امام صادق علیه‌السلام، عمر بن زین العابدین معروف به عمر اشرف و عبد الله محض - از علویان - مکاتبه کرده و حکومت را به آنان پیشنهاد کرد. امام جعفر صادق علیه‌السلام پیشنهاد ابوسلمه را جدی ندانست، از این رو نامه او را سوزاند و به پیام آور فرمود: «ابوسلمه شیعه شخص دیگری است»^۲ و به عمر اشرف و عبد الله محض نیز در رابطه با قبول آن هشدار داد ولی ایشان نپذیرفتند و گذر زمان نشان داد که حق با حضرت بوده و ابوسلمه، سفاح را به عنوان خلیفه انتخاب کرد.^۳

علامه مجلسی در جلاء العیون می‌فرماید:

«در روایات معتبره مذکور است که ابوالعباس سفاح که اوّل خلفای شقاوت اساس بنی عباس بود آن حضرت را از مدینه به عراق طلبید و بعد از مشاهده معجزات بسیار و علوم بی‌شمار و مکارم اخلاق و اطوار آن امام عالی‌مقدار نتوانست اذیتی به آن جناب رساند و آن حضرت را مرخص ساخت و به مدینه مراجعت نمود».^۴

۱. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)، ص ۶۳.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۶۹.

۳. ر. ک. جهاد الشیعه، ص ۲۴۱.

۴. جلاء العیون، ص ۸۷۲.

اولین بار امام صادق علیه السلام در زمان سفاح به عراق آمد و قبر مخفی علی علیه السلام را در نجف معلوم کرد.^۱ شیخ ابوزهره معتقد است که دعوت امام صادق علیه السلام به عراق از سوی سفاح، برای تکریم حضرت بود، زیرا هنوز بین عباسیان و علویان اختلافی صورت نگرفته بود، اما استقبال عراقیان از امام صادق علیه السلام باعث حسادت بنی عباس شد.^۲ با توجه به کلام حضرت در جواب ابوسلمه معلوم است که حضرت آگاه بوده که عباسیان نیت صادقی ندارند و قصد سوء استفاده از اهل بیت علیهم السلام را دارند تا به حکومت خود مشروعیت بخشند. سفاح اگرچه در ظاهر خود را به اهل بیت علیهم السلام مشتاق نشان می‌داد ولی نیت صادق و خالص نداشت، اگر او صادق بود، باید خلافت را به نفس زکیه که قبلاً با او بیعت کرده بود می‌داد و لکن هدف او فقط بهره برداری سیاسی بود.

با بی‌تدبیری برخی هاشمیان و افتراقات بین شیعه؛ فرصت قیام و تشکیل حکومت از سوی امام منتفی گشت و امام تلاش کرد تا خود را به عنوان امام مفترض الطاعه مطرح نماید و تمام شیعیان را زیر یک پرچم واحد و امامت خود گردآورد. افتراقات داخلی شیعه از یک سو و نیرنگ و عوام فریبی عباسیان از سوی دیگر باعث شد تا اتحاد صورت نگیرد. لذا هر چند فعالیت سیاسی امام در این برهه بیش‌تر می‌شود، لکن با علم امام به شکست برخی جریان‌های شیعی و غلبه عباسیان و تصدی امور از سوی ایشان، فعالیت امام بروز و ظهور نظامی نمی‌یابد، و در هدایت فکری و اعتقادی شیعه خلاصه می‌گردد.

ب. خلافت ابوجعفر عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس (منصور)

امام صادق علیه السلام در میان بنی هاشم به عنوان یک شخصیت معنوی منحصر به فرد مطرح بود.^۳ ایشان از شهرت علمی برخوردار بود و مورد توجه بسیاری از فقیهان و محدثان اهل سنت بود. منصور، علویان را جدی‌ترین رقیب عباسیان در تصدی حکومت می‌دانست و کینه شدیدی نسبت به علویان داشت و حضرت را به عنوان پیشوای علویان به شدت زیر نظر گرفته و اجازه زندگی آزاد به او نمی‌داد. منصور

۱. الصادق، ج ۱، ص ۱۳۷.

۲. ر. ک. جهاد الشیعه، ص ۲۴۵.

۳. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۲۲۰؛ جهاد الشیعه، ص ۱۰۴.

عباسی که همواره درگیر مبارزه با علویان بود، می‌کوشید تا شخصیت فقهی امام صادق علیه السلام را با مطرح کردن برخی از فقهای اهل سنت مثل مالک بن انس کم رنگ جلوه دهد. به مالک می‌گفت: «به خدا تو عاقلترین مردم هستی... اگر عمر من باقی بماند، فتاوی و اقوال تو را همانند مصحف نوشته به تمام آفاق فرستاده و مردم را مجبور به پذیرش آن می‌کنم».^۱ این حرکت منصور ناشی از علاقه به مالک نبود، بلکه برای آن بود تا با برجسته کردن مالک، آتش کینه و حسد خود نسبت به امام صادق علیه السلام و دیگر علمای مخالف را فرو نشاند.

امام صادق علیه السلام پنهان نمی‌داشت که امامت حق منحصر به فرد اوست که دیگران آن را غصب کرده‌اند. برخورد بعضی از اصحاب او در موضوع مفترض الطاعه بودن آن حضرت، نشانگر اعتقاد راسخ شیعه به این امر بود. بنا به روایتی در بحار؛ منصور از امام صادق علیه السلام در خصوص اعتقاد شیعیان در خصوص آن حضرت سؤال می‌کند و حضرت در جواب می‌فرماید: من شاخه‌ای از درخت بارور نبوت و چراغی از چراغ‌های خاندان رسالت هستم، دست پرورده ملائکه و پروریده آغوش پاک مردان و یکی از چراغ‌های آویخته در شبستان نور و برگزیده‌ای از یادگار پایدار پیمبران تا روز قیامت هستم.^۲ منصور مترصد فرصتی بود تا به بهانه‌ای امام را به شهادت برساند. ابن عنبه می‌نویسد: «منصور بارها تصمیم به قتل آن حضرت گرفت ولی خدا او را حفظ کرد».^۳ امام معمولاً از رفت و آمد به دربار منصور سرباز می‌زد و به همین سبب هم از طرف منصور مورد اعتراض قرار می‌گرفت.^۴ چنانکه روزی به آن حضرت گفت: چرا مانند دیگران به دیدار او نمی‌رود؟ امام هم در جواب فرمود:

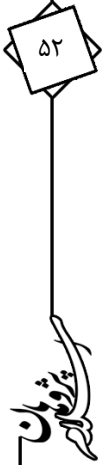
«ما کاری نکرده‌ایم که به جهت آن از تو بترسیم و از امر آخرت پیش تو چیزی نیست که به آن امیدوار باشیم و این مقام تو در واقع نعمتی نیست که آن را به تو تبریک بگوییم و تو آن را مصیبتی برای خود نمی‌دانی که

۱. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۲۰۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۶۷ به نقل از امالی صدوق ص ۶۱۱.

۳. عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۱۹۵.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۰۷.



تو را دل‌داری بدهیم، پس پیش تو چه کار داریم؟»^۱.

امام صادق علیه السلام در بیان امامت خویش کوتاهی نمی‌کرد و لکن به دلیل قدرت منصور در سرکوبی علویان و سایر مخالفان و تثبیت حکومت و همچنین تفرقه میان شیعیان، رفتاری که نشانگر چشم‌دوزی به حکومت باشد از امام سر نمی‌زد. بدلیل نفوذ و قدرت علمی امام صادق علیه السلام در جامعه و ملاحظات منصور به دلیل نوپا بودن حکومت و روابطی که منصور و امام قبل از حکومت داشتند؛ امام به راحتی منصور را نصیحت می‌کرد و دوستان خود را از ارتباط با حکومت منع می‌کرد. در مجلسی که منصور امام را دعوت کرده بود حضرت فرمودند: ما کمک و پشتیبان شما هستیم و پایه‌های استوار سلطنت توایم تا وقتی که امر به معروف و نیکی را پیشه کرده و احکام قرآن را اجرا نمائی و دماغ شیطان را با اطاعت خدا به خاک بمالی با اینکه تو خود میدانی و کاملاً اطلاع داری و به آداب شریعت واردی که باید پیوند خویشاوندی را با کسی که قطع نموده وصل نمائی و عطا کنی به کسی که تو را محروم نموده و بگذری از کسی که به تو ستم کرده، ارتباط با خویشاوندی که وظیفه خود را انجام داده صله رحم نیست، صله رحم در مورد کسی است که قطع نموده و تو وصل نمائی. پس صله رحم کن خداوند عمرت را می‌افزاید و حساب تو را در روز قیامت تخفیف می‌دهد. منصور گفت: اکنون حدیثی از خود بگو تا پند گیرم و مرا از کارهای زشت باز دارد. امام صادق علیه السلام فرمود: شکیبائی را از دست مده که پایه علم است، وقتی قدرت پیدا کردی خوددار باش زیرا پس از قدرت هر که را کیفر کنی مثل این است که انتقام گرفته یا کینه دیرین را تلافی نموده‌ای یا می‌خواهی دم از قدرت و شوکت تو بزنند. باید توجه داشته باشی که بر فرض اگر کسی را که مستوجب عقوبت است کیفر کنی، نهایت تعریفی که از تو می‌کنند می‌گویند عادل است در صورتی که با گذشت از کیفر خطاکار، او را شرم‌نده کرده‌ای و وادار به سپاسگزاری خود نموده‌ای، این بهتر است از آنکه بر عدالتت دم فرو بندند و صبر کنند. منصور گفت واقعا نصیحت نیکوئی نمودی مختصر و پر فایده بود.^۲

گاهی امام در مسائل سیاسی دخالت‌هایی می‌نمود، با وجود کناره‌گیری امام از

۱. کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۰۸؛ الامام الصادق علیه السلام، ص ۱۴۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۱۶۸ به نقل از امالی صدوق ص ۶۱۱.

سیاست و نارضایتی ایشان از قیام نفس زکیه، امام به فرزندانش موسی و عبدالله اجازه داد تا به این قیام ملحق شوند و پس از شکست نفس زکیه به حسن بن زید و یحیی بن عبدالله - برادر نفس زکیه - پناه داد و این موضوع خشم منصور را برانگیخت که این نشان از نفوذ امام در آن عصر دارد.^۱

در این برهه از تاریخ نیز تقیه اصلی ترین روش از سوی ایشان در برخورد با حکومت بود و ایشان بدلیل مشکلات موجود از اقدام نظامی خودداری کرده و به تربیت شاگردان و تبیین جایگاه امامت و اتحاد شیعه پرداخت. دانشگاهی را که امام باقر علیه السلام تأسیس نموده بود در تمام ابعاد و عرصه‌ها گسترش داد تا حقانیت مکتب اهل بیت را در برابر سایر مکاتب نشان دهد.

۲. رفتار سیاسی امام صادق علیه السلام در مقابل قیام‌های شیعی

الف. زید بن علی بن حسین علیه السلام و یحیی بن زید

امام رضا علیه السلام به نقل از پدرش از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که می‌فرمود: «خداوند رحمت کند عموی من زید را که مردم را دعوت نمود به پسندیده از آل محمد صلی الله علیه و آله و اگر ظفر یافته بود و فتح نموده بود، البته وفا می‌کرد به آنچه مردم را به آن می‌خواند و وقتی که می‌خواست خروج کند با من در این باب مشورت کرد من به او گفتم ای عموی بزرگوار، اگر راضی می‌شوی که تو را در کناسه کوفه بکشند و جسدت را بر سر دار کشند، خروج کن پس چون که خروج کرد وای بر کسی که آواز او را بشنود و او را اجابت نکند».^۲

و از فضیل بن یسار مروی است؛ پس از شهادت زید، به مدینه آمدم و به خدمت حضرت ابی عبدالله علیه السلام رسیدم، امام فرمود: «خداوند مرا در این خون‌ها شریک گرداند، به خدا قسم که عموی من با اصحاب خود، شهید وفات کردند مثل شهدائی که در رکاب علی بن ابی طالب علیه السلام و اصحاب آن جناب جانفشانی کردند».^۳

عبد الله بن علا گفت: از زید بن علی پرسیدم تو امام هستی؟ گفت نه. پرسیدم

۱. مقاتل الطالبیین، ص ۲۲۷.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۹.

۳. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۲.

پس ما باید به که مراجعه کنیم گفت چنگ بزن به دامن آن کسی که موی بلند دارد و اشاره به حضرت صادق علیه السلام کرد.^۱ عبد الله بن سیابه گفت که ما هفت نفر از کوفه بودیم که در مدینه خدمت حضرت ابی عبد الله علیه السلام رسیدیم فرمود آیا خبری از عموی بزرگوار من زید دارید، ما عرض کردیم آن جناب خروج کرده است یا خروج خواهد نمود، فرمود اگر از او خبر یافتید به من بگوئید ما چند روزی در مدینه ماندیم، قاصدی برای بسام صیرفی نامه آورد و در آن نامه نوشته بود اما بعد، از روز چهارشنبه غره ماه صفر زید خروج کرد و روز چهارشنبه و پنجشنبه را در خروج خود مکتی نمود و استمراری یافت اما روز جمعه او را شهید کردند و فلان و فلان هم کشته شدند، ما این خبر را به حضرت صادق علیه السلام رسانیدیم و نامه را به خدمت آن جناب دادیم و چون بر مضمون آن اطلاع یافت گریه کرد و فرمود **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**، من در نزد خالق اکبر در صف محشر طلب مزد و ثواب از برای عموی خود می‌کنم، چه خوب عمویی بود و مردی بود که در دنیا و آخرت از برای ما منفعت داشته و دارد و دو مرتبه فرمود به خدا قسم که عموی من شهید وفات یافت مثل شهدائی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام شهادت یافتند.^۲



یحیی بن زید گفت از پدرم پرسیدم امام‌ها چند نفرند؟ گفت دوازده نفر، چهار نفر قبلاً بودند و هشت نفر در آینده خواهند بود، گفتم نام آنها را برابم شرح ده. گفت علی بن ابی طالب، حسن بن علی، حسین بن علی، علی بن الحسین علیه السلام، این چهار نفر در گذشته‌اند، باقیمانندگان برادرم حضرت باقر، بعد از او فرزندش حضرت صادق، پس از او فرزندش موسی، بعد از او فرزندش علی، پس از او فرزندش محمد و بعد از او پسرش علی، بعد از علی پسرش حسن، پس از حسن فرزندش مهدی است. گفتم بابا شما از آنها نیستی؟ گفت نه ولی من هم از عترت پیامبرم.^۳

از متوکل بن هارون می‌گوید پس از شهادت زید پسرش - یحیی - را که متوجه خراسان بود دیدم، گفت خدا پدرم را رحمت کند یکی از پارسایان بود، شبها شب زنده

۱. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۰۱ به نقل از کفایة الاثر ص ۳۲۸.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۹۸ به نقل از کفایة الاثر.

دار و روزها روزه داشت، به واقع در راه خدا جنگ کرد. گفتم این صفاتی که گفتی صفات امام است. فرمود نه پدرم امام نبود، ولی از سادات بزرگ و پارسایان و پیکارکنندگان این خانواده بود، از پیغمبر نقل شده کسانی که امامت را به ناحق ادعا کنند چگونه اشخاصی هستند، پدرم بزرگوارتر از آن بود که به ناحق ادعای چیزی را بکند، او می گفت شما را دعوت می کنم به نفع پسندیده ترین شخص از خانواده پیامبر و منظورش پسر عموم حضرت صادق علیه السلام بود. گفتم امروز او امام است. گفت آری به خدا قسم، او فقیه ترین فرد بنی هاشم است.^۱

این احادیث دلالت دارد که زید و یحیی امام صادق علیه السلام را امام خویش می دانستند و ادعایی برای امامت نداشتند و لکن آنچه موجب توهم شده این است که زید در صحنه نبرد امام صادق علیه السلام را امام خویش در حلال و حرام می داند و خود را داعیه دار قیام و در این راه دست یاری حتی به اهل سنت دراز می کند و از خلفا تبری نمی جوید و قیام خود را محدود به شیعه نمی کند. در روایتی دیگر مؤمن طاق می گوید:

«زید بن علی بن الحسین علیه السلام هنگامی که مخفی بود از پی من فرستاد. پیش او رفتم گفت: اگر یکی از ما خروج نماید و تو را به یاری بطلبد چه می کنی؟ گفتم: اگر پدر یا برادرت باشد با او خروج می کنم، گفت من تصمیم دارم خروج کنم و با این گروه جهاد نمایم، تو هم به من کمک کن، گفتم: فدایت شوم چنین کاری را نمی کنم، گفت تو از جان خود در باره من مضایقه داری؟، گفتم: یک جان بیشتر ندارم اگر خداوند را در روی زمین حجت و پیشوائی باشد (که تو باید از او اطاعت کنی) هر کس با تو هم آهنگی نکند نجات یافته است و کسی که با تو خروج نماید هلاک شده، در صورتی که خداوند را حجتی در روی زمین نباشد همکار با تو و کناره گیر از تو مساوی خواهند بود. زید گفت: من با پدرم کنار سفره می نشستم لقمه خوش مزه را به من می داد و برایم لقمه را سرد می کرد تا بتوانم بخورم تو خیال می کنی پدری که لقمه گرم را نمی گذاشت بخورم مرا از آتش جهنم باز نداشته است، به تو اطلاع داده امام و پیشوا کیست و به من خبر نداده؟، گفتم: چون تو را دوست داشته خبر نداده، زیرا می ترسید اگر بگوید قبول نکنی. به من خبر داد اگر پذیرفتم نجات می یابم، چنانچه نپذیرفتم باکی نخواهد داشت

۱. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۹۹ به نقل از کفایة الاثر ص ۳۲۷.



که داخل جهنم شوم. بعد گفتم شما بهتر هستید یا انبیاء؟، گفت انبیاء، گفتم: یعقوب به پسرش یوسف گفت جریان خواب خود را به برادرانت مگو، مبادا در باره تو نیرنگی به کار برند، یوسف به آنها نگفت تا نیرنگی به کار نبرند و از آنها پنهان کرد، همینطور پدرت نیز از تو پنهان نموده، چون بر تو بیمناک بود، زید گفت: حالا که تو چنین عقیده داری دوستت نیز در مدینه به من گفت کشته خواهم شد و به دار آویخته می‌شوم، او می‌گفت کتابچه‌ای در اختیار دارد که در آن جریان کشته شدن و به دار آویخته شدنم هست، من در همان سال به حج رفتم و جریان گفتگوی خود را با زید به امام صادق علیه السلام عرض کردم، امام فرمود از شش طرف او را محاصره کرده و راه فرار برایش نگذاشته‌ای»^۱.

هرچند زید اذعان دارد که پدرش امام حق را به او معرفی کرده و لکن ممکن است که این گفتگو دو نفره نبوده و در میان جمع بوده و زید تقیه کرده، زیرا می‌گوید حالا که تو چنین عقیده داری دوستت نیز در مدینه به من گفت کشته خواهم شد و به دار آویخته می‌شوم و نامی از امام صادق علیه السلام نمی‌برد و هیچ اشاره‌ای به اعتقاد خود در امر امامت نمی‌کند. هرچند ظاهر گزارش مخفی بودن جریان را می‌رساند و لکن ممکن است از یاران زید که پیرو خلفا بوده‌اند کسی در مجلس حضور داشته و کلام امام هم مذمت زید نیست بلکه مومن طاق را در نحوه استدلالش تحسین می‌کند. اینکه چرا زید قیامش را به شیعه اختصاص نداد و از همه کمک گرفت به خاطر آن بود که بنی امیه قدرتمند بودند و کوفی‌ها بی‌وفا و لذا باید نیروی کثیر جمع می‌کرد و به همین جهت در خصوص موضعش در مقابل خلفا تقیه کرد تا یاران خود را از دست ندهد.

موضع امام نیز در مورد قیام کاملاً روشن است، زیرا ایشان کاملاً از آن حمایت نموده و این قیام به عنوان یک حرکت در مقابل ظلم و در راستای امر به معروف و نهی از منکر مورد تایید ایشان بوده و کشته شدگان آنان را شهید دانستند، ولی چون فضا برای قیام مناسب نبود و به دلیل تشتت و اختلاف بین نیروها، احتمال پیروزی کم بود و از سوی دیگر؛ حرکت امام و زید در کنار یکدیگر و در یک راستا بود، یکی در جبهه نظامی و دیگری در جبهه فکری و فرهنگی مبارزه می‌کرد و امام برای پیشبرد هدف

۱. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۸۰ به نقل از احتجاج ص ۲۰۴.

علمی خویش نیاز به یک سپر و حفاظ داشت و چه بسا زید با آگاهی بر این مطلب قیام کرد تا با هدیه جان خویش به امام در پیشبرد هدفش کمک نماید و فضای سیاسی جامعه را برای فعالیت فکری امام آماده کند، امام صادق علیه السلام به طور مستقیم در قیام شرکت نکردند.

ب. قیام نفس زکیه و بنی الحسن علیهم السلام

نوادگان امام حسن علیه السلام بعد از قیام زید، انگیزه بسیاری برای قیام داشتند و در جریان انتقال قدرت فرصت را مناسب دیدند تا اتهامی را که سالها به ایشان زده می شد را پاک کنند و خود را اهل قیام و شمشیر معرفی کنند نه صلح و سازش، لذا از امام رویگردان شده و از زید تبعیت کردند. ایشان از زید فقط قیام را آموختند و اعتقادات او را کنار گذاشتند و مانند سایر زیدیه از مسیر حق منحرف شده و امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام را رها کرده و ادعای مهدویت نمودند و به جای انگیزه امر به معروف و نهی از منکر، در پی حکومت بودند و شاهد این مطالب روایاتی است که در جلد ۴۷ بحار نقل شده است و مناظراتی است که بین امام صادق علیه السلام و اولاد امام حسن علیه السلام رد و بدل شد، آنان ادعای امامت می نمایند و حضرت پاسخ ایشان را مستدل می دهد که به مشهورترین این اخبار بسنده می شود.^۱

به نقل عیسی بن عبدالله؛ گروهی از بنی هاشم از جمله ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، ابو جعفر منصور، صالح بن علی، عبد الله بن حسن و دو فرزندش محمد و ابراهیم، و عمرو بن عثمان در ابواء اجتماع کردند. صالح بن علی گفت می دانید که مردم چشم به شما دوخته اند و هیچ گاه مثل امروز ما دور هم جمع نشده ایم، اکنون با یک نفر بیعت کنید و با او پیمان ببندید و اتحاد داشته باشید تا خداوند فرج دهد. عبدالله بن حسن پس از حمد و سپاس گفت شما می دانید که پسر من، مهدی است، بیائید با او بیعت کنیم. ابو جعفر (منصور دوانیقی) گفت چرا خود را فریب می دهید شما می دانید هیچ کس مثل این جوان - محمد بن عبد الله - مورد توجه نیست و به قدر او طرفدار ندارد، همه گفتند راست می گوئی ما این جریان را می دانیم، همه با محمد نفس زکیه بیعت کردند و دست در دستش گذاشتند. عیسی گفت پیکتی از طرف عبدالله بن حسن

۱. ک. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۷۰ باب ۹ أحوال أقربائه و عشائره و ما جرى بينه و بينهم.



پیش پدرم آمد و پیغام آورد که ما در مورد رهبری اتفاق نموده‌ایم تو هم بیا، در ضمن برای جعفر بن محمد (حضرت صادق) پیغام بفرست که ایشان هم بیایند. در روایتی دیگری نقل شده که عبدالله بن حسن گفته است جعفر بن محمد را اطلاع ندهید که او کار را خراب خواهد کرد. عیسی گفت پدرم مرا فرستاد تا از جریان مطلع شوم، من وقتی وارد شدم محمد بن عبدالله نماز می‌خواند، گفتم پدرم مرا فرستاده تحقیق کنم شما در چه چیز اتفاق کرده‌اید؟ عبدالله گفت ما همه جمع شدیم تا با مهدی - محمد بن عبدالله - بیعت کنیم. عیسی گفت حضرت صادق نیز آمد، عبدالله بن حسن به او احترام کرد، پهلوی خود جای داد، همان سخن را تکرار نمود. حضرت صادق فرمود این کار را نکنید این کار امکان ندارد، رو به عبدالله نمود و فرمود: اگر منظور این است که پسر محمد، مهدی است، او مهدی نیست و هنوز موقع آمدن مهدی نشده، اگر می‌خواهی در راه خدا قیام کنی، امر به معروف و نهی از منکر نماید، ما از تصمیم تو که بزرگ قبیله مایی، روی گردان نیستیم و با پسر در همین مورد بیعت می‌کنیم. از شنیدن این حرف عبدالله خشمگین شد و گفت: من می‌دانم تو اشتباه می‌کنی، خدا تو را از غیب خبر نداده، این حرفها که می‌زنی از حسادت نسبت به فرزند من سرچشمه می‌گیرد. امام فرمود: به خدا قسم حسد مرا وادار نمی‌کند ولی این - دست بر پشت ابو العباس (سفاح) زد - و برادران و فرزندان حکومت را به دست خواهند آورد، بعد دست روی شانه عبدالله بن حسن گذاشته و فرمود: به خدا قسم به تو و دو فرزندت نمی‌رسد، مال آنها است، دو پسر تو کشته خواهند شد، از جای حرکت نمود و تکیه بر دست عبد العزیز بن عمران داشت، به عبد العزیز فرمود می‌بینی آنکه جامه زرد پوشیده - اشاره به ابو جعفر (منصور دوانیقی) کرد - عرض کرد بلی. فرمود من چنین می‌بینم او را می‌کشد. عرض کردم، منصور، محمد را می‌کشد، فرمود آری. من با خود گفتم بر او رشک می‌برد که این حرف را می‌زند، عیسی گفت من با چشم خود دیدم، منصور هر دو برادر را کشت. عیسی گفت وقتی حضرت صادق از جای حرکت کرد و مردم متفرق شدند، عبدالصمد و ابو جعفر منصور از پی امام رفتند عرض کردند آقا واقعا چنین است؟ فرمود همین است که گفتم، خدا را شاهد می‌گیرم.^۱

۱. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۷۷ به نقل از ارشاد مفید ص ۲۹۴.

این روایت نشان می‌دهد که آنان از مسیر حق منحرف شدند و انگیزه الهی نداشتند و کاملاً از خط امامت فاصله گرفتند و قیام ایشان به هیچ عنوان مورد تأیید امام نبود و مدحی که در خصوص زید و یحیی وارد شد، در خصوص ایشان وارد نشد و حضرت فقط به خاطر ریخته شدن خون ایشان بسیار تأسف خورد و از کشته شدن اولاد امام حسن علیه السلام بسیار گریست.

علامه مجلسی در بحارالانوار پس از ذکر موارد نزاع بین ایشان و حضرت، به نقل از کتاب اقبال احادیثی را می‌آورد که ثابت کند آنها معتقد به امامت حضرت بوده و انسان‌های با تقوی و صالحی بودند و اینکه خود را مهدی نامیدند به خاطر این بود که حضرت در حیطه امنیت قرار گیرد و گرنه اعتقاد به مهدویت خویش نداشتند.^۱ البته این احادیث در باب نفی ادعای مهدویت از سوی ایشان است که یا مربوط به قبل زمان قیامشان است و یا مربوط به بعد از شکست قیام و نمی‌تواند معارض اخباری باشد که ایشان صریحاً ادعای امامت و مهدویت می‌کنند.

اگر هم بپذیریم که ایشان برای امر به معروف و نهی از منکر - با توجه به حضور فرزندان امام در قیام و پناه دادن امام به فرزندان عبدالله - قیام کرده‌اند و مانند زید قائل به امامت حضرت بودند و ادعای مهدویت حجابی برای حفظ حضرت بود، اما می‌توان گفت که حضرت از این قیام‌های شیعه راضی نبود، این قیام‌ها به کشته شدن و افتراق شیعیان منجر می‌شد و از شهادت ایشان ناراحت می‌شدند و لکن حضرت از این قیام‌ها بهره برده و آنها را سپری برای فعالیت‌های علمی، فرهنگی و اعتقادی خویش قرار دادند و از یک طرف برای حفظ جان خویش و نیروهای اصیل و پیشبرد اهدافش به نحو علنی بیعت نمی‌کرد و از سوی دیگر، از باب کمک به امر به معروف و نهی از منکر، دیگران را به شرکت در این قیام‌ها دعوت می‌نمود.

۶۰



۱. ک. بحار الأنوار، المجلسی، ج ۴۷، ص ۳۰۱: به بعد به نقل از اقبال ص ۴۹.

نتیجه‌گیری

سیره سیاسی امام صادق علیه السلام تلفیقی از اندیشه سیاسی اصلاحی و انقلابی است. ایشان در زمان قدرتمندی حکام وقت - هشام و ولید بن عبدالملک و دوران اقتدار منصور - از اندیشه اصلاحی برخوردار بودند و ضمن بهره‌گیری از راهبرد تقیه در مقابل حکومت‌ها، قیام‌هایی که علیه ایشان صورت می‌گرفت را پشتیبانی فکری نموده و مردم را از باب امر به معروف و نهی از منکر، به حمایت از این قیام‌ها دعوت می‌کرد، ولی هرگز به نحو علنی با ایشان همراهی نکرد و از این قیام‌ها به عنوان سپری بهره می‌برد. وقتی که حکومت مشغول این قیام‌ها بود، به فعالیت فکری و فرهنگی پرداخته و شیعیان را در عرصه‌های مختلف علمی، اعتقادی و سیاسی تربیت می‌کردند. با انتقال قدرت از امویان به عباسیان - از خلافت یزید بن ولید در سال ۱۲۶ تا محکم شدن استوانه‌های قدرت منصور در سال ۱۴۵ - امام دارای اندیشه انقلابی بود و همواره در حمایت از قیام علیه ظلم تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر حضور داشت و کاملاً تقیه را کنار گذاشته و خود را به عنوان امام بر حق معرفی می‌نمود، ولی از آن‌جا که بحث وجوب اطاعت از امام یک بحث جدیدی برای شیعیان بود و اندیشه‌های زیدیه نیز به افتراق شیعه منجر شده و باعث دودستگی شیعیان گشته بود؛ امام آنقدر قدرت پیدا نکرد که دست به قیام مستقلی بزند و حکومت تشکیل دهد و نقش امام در حد حمایت از حرکت‌ها تحت عنوان امر به معروف و نهی از منکر خلاصه شد و ایشان این فرصت را غنیمت شمرده و به گسترش دانشگاهی که از زمان پدر بزرگوارشان تأسیس شده بود پرداختند و شیعیان را به لحاظ اعتقادی، فقهی، سیاسی و... تربیت نمودند، تلاش‌های ایشان در آن زمان، امروز بزرگ‌ترین پشتوانه فکری، اعتقادی و فقهی تشیع گردید.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن العماد، شهاب الدین ابو الفلاح عبد الحی بن احمد العکری الحنبلی دمشقی، **شذرات الذهب فی اخبار من ذهب**، تحقیق الأرناؤوط، بیروت: دار ابن کثیر، ۱۹۸۶/۱۴۰۶.
۲. ابن عنبه حسنی، **عمدة الطالب فی أنساب آل أبي طالب**، قم: انصاریان، ۱۴۱۷ ق.
۳. اربلی، **کشف الغمة فی معرفة الأئمة**، قم: نشر رضی، ۱۴۲۱ ق.
۴. الأصفهانی، ابوالفرج علی بن الحسین، **مقاتل الطالبین**، تحقیق سید احمد صقر، بیروت: دار المعرفة، بی تا.
۵. حسین، جاسم، **تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (عج)**، تهران: نشر امیر کبیر، سال ۱۳۸۵ ش.
۶. حیدر، اسد، **امام صادق علیه السلام و مذاهب اربعه**، مترجم حسن یوسفی اشکوری، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۹ ش.
۷. صدوق، ابن بابویه، **عیون أخبار الرضا علیه السلام**، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.
۸. الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر، **تاریخ الأمم والملوک**، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، ط الثانية، ۱۹۶۷/۱۳۸۷.
۹. مجلسی، محمدباقر، **بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار**، تهران: اسلامیه ۱۳۶۳ ش.
۱۰. _____، **جلاء العیون**، قم: نشر سرور، ۱۳۸۲ ش.
۱۱. مختار اللیثی، سمیرة، **جهاد الشیعه**، مترجم حاجی تقی، بی جا: نشر شیعه شناسی، ۱۳۸۴ ش.
۱۲. مدرسی، محمدتقی، **جنبشهای مکتبی**، مترجم آذیر، مشهد: نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸ ش.
۱۳. المسعودی، أبوالحسن علی بن الحسین بن علی، **مروج الذهب ومعادن الجوهر**، تحقیق اسعداغر، قم: دارالهجرة، چ دوم، ۱۴۰۹ ق.
۱۴. مظفر، محمد حسین، **الإمام الصادق علیه السلام**، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۲۱ ق.
۱۵. نوری، حسین، **مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل**، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ ق.